



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۵ مهر ۱۴۰۱

موضوع کلی: مطلق و مقید

موضوع جزئی: الفاظ مطلق - ۲. علم جنس - اقوال - قول مشهور - قول محقق خراسانی

مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۴۴

- اشکالات محقق خراسانی به مشهور - پاسخ محقق حابری

جلسه: ۹

سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

۲. علم جنس

بحث در برخی از مصادیق مطلق و بررسی موضوع له در آنها بود. عرض کردیم علم جنس مثل «اسامه» به همان معنای «اسد» است لکن تفاوتی بین این دو به نظر مشهور وجود دارد.

اقوال

اینجا مشهور یک نظری دارند که مورد مخالفت قرار گرفته از سوی برخی از جمله محقق خراسانی. امام خمینی نیز اینجا نظری دارند که بعداً متعرض آن می‌شویم ولی اجمالاً سه قول اینجا وجود دارد، یکی قول مشهور و یکی قول محقق خراسانی و اتباع ایشان و البته امام خمینی نیز نظری دارند که بعداً بیان می‌کنیم.

قول اول: مشهور

مشهور معتقدند که «اسد» به معنای حیوان مفترس است و «اسامه» نیز به معنای حیوان مفترس است لکن موضوع له اسم جنس ماهیت لا بشرط قسمی است اما موضوع له علم جنس مثل «اسامه» ماهیت به قید تعین و تشخیص ذهنی است. اینها معتقدند که «اسامه» برای طبیعت و ماهیت حیوان مفترس من حیث هی وضع نشده بلکه وضع شده برای حیوان مفترس با لحاظ تشخیص در ذهن، حیوان مفترسی که در ذهن تصور شده و تعین پیدا کرده، این موضوع له اسم جنس است. «اسامه» به آن حیوان مفترسی اطلاق می‌شود که شما الان در ذهنتان تصور کردید. لذا بر این اساس می‌گویند: با علم جنس معامله معرفی می‌شود بدون اینکه در آن از ادات تعریف استفاده شود. علم جنس معرفی است. «اسد» تا زمانی که «ال» تعریف سرش در نیامده معرفی نیست و نکره است. «اسد» یعنی حیوان مفترس اما اگر بخواهد معرفی شود باید «ال» سرش بیاید یعنی بشود «الاسد» که معلوم شود یک حیوان مفترس خاص مورد نظر است، یک حیوانی که الان از اینجا رد شده، یک شیری که حداقل معهود پیش شماست. اما «اسامه» دیگر برای تعریف نیاز به «ال» ندارد همینقدر که گفته می‌شود «اسامه» یعنی یک شیر معین ولی نه یک شیر معین در خارج بلکه منظور شیر معین فی الذهن است، یعنی آنچه الان مورد تصور قرار گرفته، الان تعین پیدا کرده در ذهن و لحاظ شده است.

قول دوم: محقق خراسانی

ایشان معتقد است هیچ فرقی بین «اسامه» و «اسد» در موضوع له نیست. «اسامه» مثل «اسد» وضع شده برای نفس الماهیه من حیث هی هی، همانطوری که اسم جنس وضع شده برای ماهیت مهمله، علم جنس نیز وضع شده برای ماهیت مهمله و طبیعت من حیث هی هی، بدون هیچ تعینی، نه در ذهن و نه در خارج و هیچ فرقی بین این دو از جهت موضوع له نیست و علت این که علم

جنس معرفه است بدون اینکه از ادات تعریف در آن استفاده شده باشد، این به خاطر لفظ «اسامه» است، نه معنا. ما الفاظ زیادی داریم که بدون اینکه تاء تأنیث داشته باشند مونث است مثل «ارض» که یک لفظ مونث است اما آیا تأنیث لفظ «ارض» به خاطر معنایش است؟ خیر، معنای زمین که چیزی ندارد که بخواهد مونث باشد این تأنیث بواسطه لفظ است. عرب لفظ «ارض» را مونث می‌دانند. «اسامه» نیز همین است، «اسامه» اگر معرفه شده و با آن معامله معرفه صورت گرفته به خاطر این است که این لفظ این خصوصیت را دارد و لذا هیچ ارتباطی با معنای «اسامه» ندارد.

پس اینکه مشهور اولاً آمدند می‌گویند موضوع له علم جنس ماهیت به قید تعین در ذهن است و بعد شاهد مدعای خودشان را این قرار دادند که علم جنس معرفه است، دون اسم الجنس، می‌گویند این معرفه بودن به خاطر تعین ذهنی آن علم جنس است، این باطل است هم اصل ادعا باطل است و هم شاهدهی که بیان کردند باطل است. محقق خراسانی در مقابل ایشان فرمود به طور کلی موضوع له علم جنس عیناً همان موضوع له اسم جنس است و معرفه بودن علم جنس نیز به هیچ وجه شاهد بر مدعای مشهور نیست. موضوع له آن ماهیت من حیث هی هی است.

اشکالات محقق خراسانی به مشهور

سپس محقق خراسانی دو اشکال به مشهور کردند. یا به تعبیر دیگر دو دلیل بر ادعای خودشان بیان کردند، فرقی نمی‌کند این هم می‌تواند به عنوان دلیل بر سخن ایشان باشد هم می‌تواند اشکال بر مشهور تلقی شود.

اشکال اول

همانطوری که می‌توانیم یک قضیه حملیه تشکیل دهیم و بگوییم «هذا اسد» می‌توانیم یک قضیه‌ای تشکیل دهیم و بگوییم «هذا اسامه» این واضح است و مشکلی ندارد. اگر معنای «اسامه» ماهیت به قید تعین در ذهن بود، نمی‌توانستیم این قضیه «هذا اسامه» را تشکیل دهیم و «اسامه» را حمل بر «هذا» کنیم. زیرا «هذا» اشاره به وجود خارجی دارد شما وقتی می‌گویید این یعنی دارید به یک موجود خارجی و یک مصداق اشاره می‌کنید حال اگر معنای «اسامه» حیوان مفترس به قید تعین در ذهن و تشخیص در آن باشد اینجا این قضیه باطل است زیرا «اسامه» یعنی یک موجود ذهنی زیرا شما دارید قید می‌زنید حیوان مفترس را به تصور آن در ذهن، آنگاه سوال این است که چگونه یک امر ذهنی حمل می‌شود بر یک امر خارجی؟ «هذا» اشاره به فرد و مصداق خارجی دارد، چطور حکم می‌کنید به اتحاد این فرد و مصداق با آن موجود ذهنی؟ زیرا حمل حمل شایع صناعی است. در حمل شایع صناعی بین موضوع و محمول اتحاد حقیقی و وجودی برقرار است. شما چطور می‌گویید که این، که اشاره به یک موجود خارجی است عیناً همان حیوان مفترسی است که در ذهن تعین پیدا کرده؟ این شدنی نیست. بله تنها راه برای حمل «اسامه» بر «هذا» این است که شما «اسامه» را از قید تعین در ذهن تجرید کنید، مجرداً عن اللحاظ و التصور آن را در نظر بگیرید تا بتوانید آن را حمل کنید بر «هذا». در «هذا اسد» نیازی به این تجرید نیست، زیرا «هذا» اشاره به مصداق دارد و «اسد» نیز فرض این است که ماهیت مهمله است و لحاظی در آن نیست. این با «هذا» اتحاد وجودی دارند، اما وقتی می‌گویید «هذا اسامه» و «اسامه» را به معنای حیوان مفترس با قید حضور در ذهن و تعین ذهنی می‌دانید، تنها راه برای صحت این قضیه و حمل «اسامه» بر زید این است که «اسامه» را از آن قید لحاظ و تصور و تعین و تشخیص در ذهن تجرید کنید تا بتوانید این اتحاد و عینیت را بیان کنید. در حالیکه ما یقین داریم در قضیه «هذا اسامه» چنین تجریدی وجود ندارد، «هذا اسامه» مثل «هذا اسد» نیازی به تجرید ندارد و شما به راحتی می‌توانید «اسامه» را بر آن حمل کنید. خود این حمل گواه بر این است که در موضوع له «اسامه» قید تعین در ذهن نیست.

اگر اینچنین باشد که مشهور می‌گویند یعنی «اسامه» وضع شده باشد برای حیوان مفترس به قید تعین در ذهن و حمل آن بر افراد و مصادیق جز با تجرید ممکن نباشد، واضع از اول چرا یک معنایی را موضوع له قرار دهد که می‌داند هیچگاه در هیچ قضیه‌ای بدون این تجرید و تفکیک قابل استفاده نخواهد بود؟ وقتی واضع از اول می‌داند که هرگاه «اسامه» در قضیه بخواند مورد استفاده قرار گیرد مردم باید آن را از معنای خودش، از آن قیدی که همراهش است جدا کند، آن قید تعین در ذهن را لحاظ نکنند و از آن غفلت پیدا کنند تا بتوانند یک قضیه حملیه تشکیل دهند و آن را حمل کنند بر «هذا» و امثال آن، حکمتش اجازه نمی‌دهد این لفظ را برای این معنا وضع کند. یعنی کأنه واضع یک کار لغوی کرده است، زیرا عمده استفاده الفاظ در مراودات و محاورات عرفی در ضمن قضایا است، هیچ کس در گفتگو با دیگران را به تنهایی بیان نمی‌کند یعنی اینطور نیست که جمله نگوید و همینطور بگوید اسامه، ارض و ...، این الفاظ را حتما در ضمن قضیه به کار می‌برد. پس باید این را توجه کرد که حکمت وضع، اقتضاء می‌کند واضع اگر می‌خواهد یک لفظی را برای یک معنایی وضع کند یک معنایی را موضوع له قرار دهد که قابل استفاده و دارای کاربرد باشد، نمی‌شود واضع موضوع له را یک معنایی قرار دهد و بگوید هر وقت خواستید این لفظ را استفاده کنید این را باید از آن قیدش جدا کنید، تجرید کنید. این چه کاری است از اول این را برای یک معنایی وضع کند که این لحاظ و تصور در آن نباشد.

پاسخ محقق حایری به محقق خراسانی

ایشان به این دو اشکال محقق خراسانی پاسخ دادند. ایشان کأنه می‌فرماید: اشکالات محقق خراسانی طبق یک فرض وارد و در یک صورت و طبق فرض دیگر وارد نیست. محصل ادعای ایشان این است:

اگر ما این لحاظی را که مشهور در معنای علم جنس به عنوان قید در نظر گرفتند لحاظ استقلالی بدانیم حق با محقق خراسانی است و اشکال وارد است، اما اگر این لحاظ، لحاظ غیر استقلالی یا به تعبیر دیگر مرآتی باشد اشکال محقق خراسانی به مشهور وارد نیست. توضیح ذلک:

یک وقت ممکن است بگوییم مشهور علم جنس مثل «اسامه» را وضع کردند برای حیوان مفترس با لحاظ تعین و تشخیص در ذهن، یعنی حیوان مفترسی که در ذهن تشخیص پیدا می‌کند و این لحاظ استقلالا به عنوان جزئی از موضوع له است، یعنی کأنه واضع «اسامه» را وضع کرده برای یک مرکب، یک معنایی که مرکب است که یک جزئش حیوان مفترس است و یک جزئش آن تشخیص در ذهن است. اینجا لحاظ استقلالی است یعنی خود تعین در ذهن و تشخیص در ذهن موضوعیت دارد، جزئی از موضوع له است. می‌گوید اگر اینطور در نظر بگیریم اشکال محقق خراسانی وارد است بالاخره شما نمی‌توانید یک امر ذهنی را حمل بر یک امر خارجی کنید و به نحو حمل شایع بخواهید اتحاد و عینیت این دو را نشان دهید الا اینکه ما این لحاظ و تصور یا ملحوظیت را از آن جدا کنیم. به تعبیر ایشان تجرید کنیم این معنا را از آن خصوصیت لحاظ و تصور در ذهن. اگر این باشد اشکال وارد است.

لکن یک احتمال دیگر اینجا وجود دارد و آن این که آن تصور و لحاظی که در کنار معنا به عنوان جزء موضوع له است، تصور و لحاظ مرآتی و غیر استقلالی باشد یعنی معنا با قید و لحاظ تصور در ذهن ولی لا بما هو فی الذهن بل بما هو مرآت لافراد و المصادیق؛ می‌تواند لحاظ گاهی به این شکل باشد. برای اینکه فرق این دو لحاظ روشن تر شود مثالی می‌زنم، شما آینه را در نظر بگیرید، گاهی انسان آینه را استقلالا مورد لحاظ قرار می‌دهد مثل وقتی که برای منزل آینه تهیه می‌کند، داخل مغازه می‌شود و خود آینه را نگاه می‌کند، وقتی خود آینه را نگاه می‌کند اصلا کاری ندارد که در آن چه تصویری است، وقتی قاب آینه را می‌بیند خود

آینه را نیز نگاه می‌کند که شفاف است یا مشکلی نداشته باشد یا ماده‌ای که پشتش زدند از بین نرفته باشد، ممکن است چند بار آینه را زیر رو کند و یک بار هم خودش را در آن ببیند، مو و قیافه خودش را در این آینه ببیند، این می‌شود لحاظ استقلالی ولی گاهی وقتی به آینه نگاه می‌کند برای این است که ببیند مو یا لباس یا صورتش مرتب است یا خیر، اینجا آینه مورد لحاظ قرار گرفته ولی لحاظ مرآتی دارد. به عنوان اینکه حاکی و نشان دهنده وضعیت فرد است به آن نگاه می‌شود، اصلا کاری ندارد که قاب آن چیست یا رنگش چیست، کدر است یا شفاف است.

ایشان می‌گوید: آنچه که اینجا مشهور در مورد معنای علم جنس گفتند از این دست است. یعنی می‌گویند «اسامه» طبق نظر مشهور، وضع شده برای ماهیت حیوان مفترس به قید تشخیص در ذهن با لحاظ حضور در ذهن ولی این لحاظ، لحاظ استقلالی نیست بلکه مرآتی است که اصلا مورد غفلت واقع می‌شود، حضورش در ذهن کأنه نادیده گرفته می‌شود اگر حیوان مفترسی که در ذهن شما واقع شده موضوع له «اسامه» است به این عنوان است که حکایت گر مصادیق بیرونی است این آینه برای افراد خارجی است و الا استقلالا که حضورش در ذهن و تصور ذهنی آن معنا ندارد و اصلا موضوعیت ندارد. تعیین در ذهن قید معناست ولی آن تعیین و لحاظی که آینه مصادیق و افراد است. اگر این لحاظ مطرح شد دیگر تشکیل قضیه «هذا اسامه» محذوری ندارد زیرا همه مشکل این بود که «هذا» اشاره به مصداق دارد و «اسامه» چون قید لحاظ در ذهن در کنار معنایش قرار گرفته نمی‌تواند با «هذا» که یک موجود خارجی اتحاد و عینیت داشته باشد، یک امر ذهنی نمی‌تواند عینا همان امر خارجی باشد ولی اگر ما این لحاظ را استقلالا نگاه نکردیم، بلکه به عنوان مرآت للافراد دیدیم پس آن جهت لحاظی دیگر مغفول عنه است، کأنه ما کاری به این تعیین در ذهن نداریم زیرا تعیین در ذهن صرفا آینه و مصداق افراد است. پس همه توجه به افراد است، اگر همه توجه در «اسامه» به افراد و مصادیق باشد دیگر هیچ محذوری در حمل «اسامه» بر «هذا» نیست. اینجا حکم می‌کنیم به اتحاد و عینیت این دو با هم و هیچ محذوری در تشکیل این قضیه حمله نیست.^۱

بحث جلسه آینده

این سخن مورد اشکال قرار گرفته و پاسخ داده شده. حرف ایشان این بود که اگر ما لحاظ حرفی و مرآتی یا به تعبیر دیگر استقلالی داشته باشیم این مانع تطبیق نیست، می‌توانیم این دو را عین هم و متحد با هم بدانیم. خلاصه سخن محقق حایری این بود ولی این حرف محل اشکال است.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ درر الفوائد، ج ۱، ص ۲۳۲.